

نقش و جایگاه خاندان جابری در دیوانسالاری عصر صفویه، با تاکید بر میرزا سلمان خان جابری (۹۸۵ تا ۱۱۳۵ ق)

علی اکبر جعفری* - سیدحسین رئیس‌السادات** - سمیه‌سادات سجادی جزی***

چکیده

تشکیل دولت‌های متعدد در تاریخ ایران اسلامی و دوام حاکمیت آن‌ها، به عوامل مختلفی بستگی داشته که تشکیلات اداری و دیوانسالاری، مهم‌ترین آن‌ها بوده است. در این تشکیلات، ایرانیان و خاندان‌های معتبر و مشهور دیوانی نقش پررنگی داشته‌اند. تشکیل دولت صفوی موجب شد تا بار دیگر، ایرانیان در تشکیلات اداری حضور یابند؛ به دنبال آن، خاندان‌های جدیدی نیز وارد عرصه دیوانی شدند که شایستگی و توانمندی چشمگیری را از خود به نمایش گذاشتند. جابری‌ها نمونه مشخصی از این خاندان‌ها بودند. جابری‌ها از خاندان‌های سرشناس و تأثیرگذار، در تشکیلات و نظام دیوانی و حتی ساختار سیاسی دولت صفوی بودند. تعدادی از آنان توانستند به عنوان کارگزاران نظام دیوانی، در دوره‌هایی از دولت صفویه، مسئولیت‌های مهمی را برعهده گیرند. مهم‌ترین آن‌ها، میرزااسلمان خان جابری انصاری بود. نظر به اهمیت حضور و عملکرد میرزااسلمان و خاندان جابری در دیوانسالاری صفویه، این پژوهش با هدف بررسی نقش و جایگاه آن‌ها در دوره صفویه، در پی پاسخ‌گویی به این سؤال است که خاندان جابری در تشکیلات اداری و دیوانی دولت صفویه چه نقش و جایگاهی داشته‌اند؟ برای پاسخ‌گویی به سؤال فوق، این فرضیه را به آزمون گذاشته‌ایم که خاندان جابری با تصدیٰ مناصب و مسئولیت‌های مهم در تشکیلات دیوانی صفویه، حضوری فعال و مؤثر در مدیریت این تشکیلات و اداره قلمرو صفوی داشته‌اند. جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های تاریخی این پژوهش، به روش مطالعه کتابخانه‌ای و بررسی موضوع به شیوه توصیفی تحلیلی صورت پذیرفته است. نتایج حاصل ضمن اثبات فرضیه فوق، اطلاعات دقیقی از چگونگی ورود و عملکرد مشهورترین فرد این خاندان، یعنی میرزااسلمان خان، در نظام دیوانی صفویان و نیز چرایی برافتادن او بیان می‌کند. همچنین نشان می‌دهد که جابری‌ها حتی پس از قتل میرزااسلمان خان و تا زمان آخرین شاه صفوی، مسئولیت‌های مختلفی برعهده داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی

صفویه، خاندان جابری، کارگزار، دیوانسالاری، میرزااسلمان جابری.

* استادیار تاریخ، دانشگاه اصفهان (نویسندهٔ مسؤول) jafari@ltr.ui.ac.ir

** استادیار تاریخ، دانشگاه بیرجند.

*** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه بیرجند.

مقدمه

شاه اسماعیل اول توانست با کمک طوایف قزلباش، دولت صفویه را تشکیل دهد. او به خوبی می‌دانست برای اداره قلمرویی که با جنگاوری و سلحشوری خود و یارانش به دست آورده بود و هر روز بر وسعت آن افزوده می‌شد، نیازمند توانمندی و کاردانی افرادی است که از مهارت‌های اجرایی و اداری برخوردار باشند. بنابراین با بهره‌گیری از کارگزاران حکومت‌های پیشین و رقیب و نیز تشکیلات دیوانسالاری آنان، در رفع این ضرورت گام برداشت. بنیان‌گذار دولت صفوی برای این منظور، در ساختاری که برای اداره قلمرو خود در نظر گرفت، در کنار مقاماتی همچون امیرالامرا و قورچی‌باشی که در امور نظامی مسئولیت داشتند، مناصبی همچون وزیر و صدر را ایجاد کرد. وزیر به‌طور مشخص رئیس دیوانسالاری دولت تازه تأسیس صفوی بود. جانشینان شاه اسماعیل نیز با رعایت این اصول، برای رفع مشکلات و نیازهای دیوانی خود سعی کردند. آنان با بهره‌گیری از چهره‌های شاخص در امور سیاسی و اجرایی کشور، اداره امور را به این افراد سپردند. این امر زمانی ملموس‌تر می‌شد که شاه توانایی لازم را برای اداره امور نداشت. پیشینه عمده این کارگزاران مبهم است و اطلاعاتی از آن‌ها در دست نیست؛ اما توانمندی آن‌ها نشانگر ضرورت تداوم حضور خاندان‌های ایرانی در تشکیلات دیوانی است. در این دوره، جابری‌ها نمونه‌ای از این عده بودند. میرزاسلمان، کارگزاران برخاسته از خاندان جابری، از چهره‌های شاخص این خاندان بود که از پیشینه وی اطلاعات بسیار کمی در دست است. دوره تصدی مناصب دیوانی میرزاسلمان، مقارن با هرج و مرج و نابسامانی امور قلمرو صفوی بود. پس او از این فرصت، برای بروز لیاقت و کیاست خویش بهره برد و نقشی مهم، در حوادث زمانه خود ایفا کرد. موقعیت و اقدامات میرزاسلمان، در کنار فعالیت رقبا، زمینه برافتادن او را فراهم کرد؛ اما

گزارش‌های بازمانده از دوره وزارت او، نام وزرای مشهوری همچون خواجه نظام‌الملک و رشیدالدین فضل‌الله را در خاطره‌ها زنده می‌کند. برهمن اساس، گفته شده در میان وزرای صفوی، کمتر وزیری مانند او از کفایت و قدرت برخوردار بوده است. این مسئله، به‌ویژه از آن جهت درخور توجه است که پس از مدتی دوباره به افرادی از این خاندان توجه شد. لذا، علاوه بر میرزاسلمان‌خان از این خاندان کارگزاران دیگری، از جمله میرزاسعود جابری، صدرالدین محمد جابری، میرزاهدایت‌الله جابری و میرزاسعدرفیع جابری در فاصله زمانی حکومت شاه عباس دوم تا دوره شاه سلطان حسین وظایفی را عهده‌دار شدند. آنان توانستند نام این خاندان را در ردیف دیوانسالاران مشهور ایرانی قرار دهند. نظر به اهمیت موضوع، در این پژوهش، نقش و جایگاه این خاندان را در عصر صفوی بررسی و مطالعه می‌کنیم و نشان می‌دهیم که این خاندان با استفاده از موقعیت فراهم‌شده، حضوری موثر در نظام دیوانسالاری دوره صفویه داشته‌اند.

پیشینه خانوادگی جابری‌ها در اصفهان

خاندان جابری از بزرگان علم و ادب و اشراف اصفهان عصر صفوی بودند که نسب خود را به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی سرشناس و بزرگوار پیامبر اسلام (ص)، می‌رساندند (ترکمان، ۱۳۸۷: ۱/۲۸۸؛ مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۱۷۲/۳). این خاندان علاوه بر اعتبار نسبی و وجهت اجتماعی و اقتصادی، در دوره صفویه با به‌دست آوردن مناصب و مسئولیت‌های مهم در امور اداری، به‌عنوان یکی از خاندان‌های مؤثر در دیوانسالاری صفویه شناخته می‌شدند. جابری‌ها در دو شهر شیراز و اصفهان، از این اعتبار و جایگاه برخوردار بوده‌اند. میرزا حسن خان جابری انصاری که از «اعیان فضلالی اصفهان در عهد اخیر است» (جابری انصاری، ۱۳۷۸: یک

میرزاسلمان خان، یعنی همسر شهربانو خانم، با این صفات معرفی می شود: «...نواب اقبال پناه، آصف جاه، حشمت و اجلال دستگاه، نصفت و عظمت و شوکت و عدالت انتباه، عالم مدار، گردون وقار، کیوان اقتدار، وزیر سلطان نشان، آصف سلیمان مکان، ارسطوی سکندر حشمت، افلاطون لقمان حکمت، معدن جواهر علم، منبع نوادر حلم، کعبه مقاصد و مآرب، قبله آمال و مطالب، مستحکم ارکان مملکت...»

آنکس از رای کس خورشیدی
و آنکس از قسدر کسروانی
نوبهار نظمام عالم را
دست او ابرهای نیسانی
نامه های نفاذ حکمش را
حکیم تقدیر کرده عنوانی
قلمش معجزی است حادثه خوار
خاصه در کارهای دیوانی» (اشراقی، ۱۳۷۶: ۶).

میرزاسلمان خان جابری انصاری اصفهانی

میرزاسلمان جابری، فرزند میرزا علی جابری اصفهانی بود. میرزا علی در زمان شاه اسماعیل اول، چند سالی به عنوان وزیر ابراهیم خان ذوالقدر، حاکم فارس، خدمت کرد. منابع به زمان تولد او اشاره ای ندارند؛ اما محل تولد و رشد او شهر شیراز بوده است؛ به گونه ای که گفته شده سال ها در شیراز به کسب علم و ادب اشتغال داشته است (اشراقی، ۱۳۷۶: ۴). میرزاسلمان پس از کسب علوم و طی کردن مدارج علمی، با کمک میرزا عطاء الله اصفهانی، وزیر آذربایجان، وارد تشکیلات دیوانی و در آن ولایت به امور دیوانی مشغول شد. احتمالاً از همین زمان لقب افتخاری میرزا، در جلوی اسم او قرار گرفت؛ زیرا به طور سنتی، کارگزاران دیوانی و اداری این لقب افتخاری را کسب می کردند (فلور، ۱۳۸۷: ۲۰). پس از مدتی، با کمک میرزا عطاء وارد دربار شد و توجه شاه تهماسب را جلب

مقدمه) و از همین خاندان جابری بود در کتاب های خود، نام تعدادی از مشاهیر این خاندان را آورده است که در دوره صفویه و پیش از آن در اصفهان زیسته و مسئولیت و منصبی داشته اند. از آن میان می توان به جلال الدین، معاصر با الوند میرزا آق قویونلو، خواجه کمال الدین ابوالفتح، معاصر با شاه اسماعیل که مسئولیت «مشرف خزانه سلطنتی» را داشته، و میرزا محمد باقر و میرزاداوود و میرزا مسعود اشاره کرد (مهدوی، ۱۳۸۴: ۱/ ۵۱۳). این خاندان حتی در روزگار اشتغال در مناصب دیوانی و فعالیت های اجتماعی و اقتصادی از تحصیل علم و دانش نیز غافل نبوده اند؛ به گونه ای که در همان دوره صفویه افرادی همچون شیخ عبدالله انصاری در این خانواده زیسته اند. وی از فقهای معروف زمان شاه تهماسب اول بود و در سال ۹۸۰ق، وفات یافت و در مسجد محله نو چهارسو شیرازی های اصفهان، مسجد نو فشارکی، مدفون شد (مهدوی، ۱۳۸۲: ۳۲۰). میرزا حسن خان جابری انصاری حتی بابارکن الدین، عالم و عارف معروف قرن هشتم را که در تخت فولاد اصفهان دفن است، انصاری و از تبار جابریان می دانست (عقیلی، ۱۳۸۳: ۴۴). اما به رغم وجود این افراد مؤثر در تشکیلات دیوانی دوره صفوی، بی گمان مشهورترین فرد این خاندان که در دوره صفویه توانست به مناصب عالی حکومتی برسد، میرزاسلمان خان جابری بود. وی در روزگار بحران در حاکمیت صفویه، تا مقام وزارت ارتقا یافت و ملقب به اعتمادالدوله شد. عملکرد او در دوران وزارت دیوان اعلی، موجب شد خاندان جابری ها و شخص میرزاسلمان از چهره های شاخص کارگزاری صفوی محسوب شوند. تعاریف مداهنه آمیزی که در سند مربوط به فروش بخشی از قریه «جوین» توسط سلطان محمد خدابنده به همسر میرزاسلمان خان، شهربانو خانم، دیده می شود نشانگر مقام و اقتدار غیر متعارف او در دستگاه کارگزاری صفویان است. در این سند

کرد؛ به‌ویژه که توانایی‌های او از دید شاه نادیده نماند (سیوری، ۱۳۸۱: ۲۲۱). با حبس و دستگیری آقاجمال کرمانی، تصدی منصب ناظر بیوتات سلطنتی را به دست گرفت و از مقربان مجلس شاه شد. پیوند او با خانواده سلطنتی، در این اعتباریابی بی‌تاثیر نبوده است؛ زیرا همسر او، دختر خواجه‌شاهی ساوجی بود که با خانواده سلطنتی نسبت داشت (اشراقی، ۱۳۷۶: ۴). او تا زمان مرگ شاه‌تهماسب در این منصب مشغول به خدمت بود (ترکمان، ۱۳۸۷: ۱/ ۶۳؛ افوخته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۵۳). اهمیت ورود و اعتباریابی تدریجی میرزاسلمان‌خان جابری، در نظام دیوانسالاری صفویه به این علت است که در روزگاری که اکثریت مقامات عالی‌رتبه و امراء از رهبران قبیله‌ای بودند و دیوانسالاران ایرانی، کم‌اهمیت و تابع سران قبیله‌ای مرکزی بودند (نویدی، ۱۳۸۶: ۶۳ و ۶۴) فعالیت و موفقیت افرادی همچون او می‌توانست نوید تغییر در ساختار دیوانسالاری صفویه را داشته باشد. شاه‌تهماسب در دو دهه پایانی حکومت خود، به‌ویژه سال‌های آخر، به‌شدت از امور کشوری و مدیریت قلمرو کناره‌گیری کرده بود. بیماری شاه در این امر، مزید بر علت بود. این وضعیت از یک‌سو موقعیت را برای نقش‌آفرینی پررنگ‌تر کارگزاران، در زمان حیات شاه مساعد کرد؛ از سوی دیگر، زمینه را برای فرصت‌طلبی این عده در روزگار پس از مرگ شاه فراهم آورد. عوامل دیگری نیز در این میان، بر غلیظ‌ترکردن مشکل مؤثر بودند؛ ازجمله مشخص‌نشدن جانشین شاه به‌طور دقیق؛ اختلاف و چنددستگی درباره جانشینی شاه بین درباریان، از بستگان شاه گرفته تا سران قزلباش و کارگزاران حکومتی؛ وجود کارگزاران صاحب تجربه و مدعی در صحنه سیاسی ایران. این مسائل موجب شد تا هر کدام از عناصر دخیل، فاقد ثبات رأی و اندیشه ثابت و عملکرد سیاسی یکسان باشند. درواقع، این آشفتگی فضای سیاسی کشور منجر به سیاست‌زدگی عملکرد عده‌ای شد که

اتفاقاً جامعه از عملکرد آن‌ها انتفاعی می‌برد. این عده، یعنی کارگزاران دیوانی، برای ورود خود به چنین فضای سیاسی، استدلال‌های خاص خود را می‌آوردند؛ اما ورود به این فضا، نتیجه‌ای جز تشدید آشفتگی سیاسی و آلوده‌ترشدن عمل کارگزاران، به گرفتاری‌های سیاسی در پی نداشت. میرزاسلمان‌خان جابری انصاری نیز به چنین فضایی وارد شد و بالتبع، همان تحلیل درباره او نیز مصداق دارد. منابع گزارشی از ورود میرزاسلمان‌خان، به جبهه مخالفان حیدرمیرزا ارائه نکرده‌اند؛ اما حضور او در میان هواداران اسماعیل می‌تواند دلیلی بر مخالفت او، برای ولیعهدی حیدرمیرزا باشد. ترکمان تأکید می‌کند پس از رسیدن خبر سلامتی اسماعیل به قزوین، به دستور پری‌خان‌خانم، امرا تگلو برای استقبال از شهر بیرون رفتند. در میان این هیئت، نواب سلطان ابراهیم ایشیک‌آقاسی‌باشی، به‌همراه میرزاسلمان ناظر بیوتات سلطنتی (حسینی قمی، ۱۳۸۲: ۲/ ۶۱۸؛ ترکمان، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۹۸) که چتر پادشاهی و نقاره و بیوتات را حمل می‌کرد، حضور داشتند. با استقرار اسماعیل میرزا در قزوین و در موقعیت جدید و پس از عزل میرزاشکرالله اصفهانی از منصب دیوان اعلی، میرزاسلمان جابری به منصب دیوان اعلی ارتقا یافت و ملقب به اعتمادالدوله شد (مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۳/ ۱۷۲؛ افوخته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۵۳؛ ترکمان، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۱۲). وحید قزوینی زمان تفویض این منصب به میرزاسلمان را اوایل سال ۹۸۵ق، ذکر و تأکید کرده است به دستور شاه، اعتمادالدوله هر روز باید به همراه امراء به «غوررسی عجزه و مساکین» می‌پرداخت (وحیدقزوینی، ۱۳۲۹: ۳۴). اما حسینی‌قمی با تأکید بر اینکه میرزاسلمان در روز چهارشنبه بیست‌وششم ربیع‌الاول ۹۸۵ق، به این منصب رسیده است، می‌نویسد: «و زمام حل و عقد امور و اهتمام مصالح جمهور به کف اقتدار او باز داد و ضبط ممالک و حفظ مسالک و مفاتیح و ابواب ملک و ملت و مناظم اسباب دین و دولت به

قبضه سداد و ارشاد و انامل اهتمام و اجتهاد او متعلق گشت» (حسینی قمی، ۱۳۸۲: ۶۴۸/۲). بحران‌های از پیش موجود و آشفتگی سیاسی پیش‌گفته، ظاهراً با پادشاهی اسماعیل روبه آرامش گذاشت؛ اما برخی اقدامات مقطعی برای رفع بحران‌ها، مشکلات جدیدی را ایجاد کرد. اقدام زودهنگام میرزاسلمان در پرداخت مواجب سه‌ساله قشون، خزانه دولت را خالی کرد و به سلامت مالی کشور لطمه زد (فلور، ۱۳۸۷: ۲۶۷). همچنین عمل‌زدگی سیاسی کارگزاران فروکش نکرد. بی‌شک مرگ زودهنگام اسماعیل در خانه حسن‌بیک حلواچی‌اُغلی، ناشی از همین امر بود. مرگ شاه اسماعیل دوم، فرصت مداخله بیشتر در امور را به امرا و کارگزاران درباری داد. در رأس این جماعت، پری‌خان‌خانم و شمخال‌خان چرکس قرار داشتند. پری‌خان‌خانم پس از متقاعد کردن درباریان و با اعزام هیئتی به شیراز، به استقبال پادشاهی محمدخدا بنده رفت. میرزاسلمان ابتدا در این هیئت قرار نگرفت؛ اما او به‌خوبی می‌دانست با حضور پری‌خان‌خانم در رأس امور و وجود حامیان این بانو که برخی نیز از سران قزلباشی بودند و ذهنیت خوبی از ایرانیان نداشتند، نمی‌تواند به اهداف خود برسد. به‌همین علت تلاش کرد در جناح شاه جدید قرار گیرد. به‌این منظور، وزیر اصفهانی دربار صفوی سعی در راضی کردن پری‌خان‌خانم برای رفتن به مقر محمدخدا بنده، در شیراز کرد. او برای رسیدن به مقصود، از تقابل و اختلافات درباری بهره برد و شاهدخت بانوی صفوی را از زدوبند میان امرا و کارگزاران حکومتی آگاه کرد. وی تأکید کرد آن‌ها، برای دستیابی به منافع خود و به‌دست آوردن جایگاهی در اداره امور کشور، از سعایت و دشمنی علیه رقبای خود دست برنمی‌دارند و چشم بر روی هر کس، حتی شاهدخت می‌بندند. این تدابیر مؤثر واقع شد. میرزاسلمان پس از کسب اجازه، راهی شیراز شد. امرا که اقدام وزیر موافق

طبعشان نبود، هنگامی که از حرکت او آگاه شدند، به بازگرداندن وزیر تصمیم گرفتند؛ اما امیرخان، مسئول حرمسرا، مانع این مهم شد (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۳۴/۱). میرزاسلمان در شیراز، به ملاقات علیقلی‌خان و میرزااحمد اصفهانی ناظر رفت و با کمک آنان، به حضور محمدخدا بنده و مهدعلیا رسید (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۲۳/۱). سپس آن‌ها را از وقایع پایتخت و دربار آگاه ساخت. او از موقعیت پری‌خان‌خانم و حامیانش سخن گفت و تأکید کرد که آن‌ها امور را قبضه کرده‌اند. نزدیکی و همراهی میرزاسلمان با شاه جدید، موجب شد تا وی در همان شیراز به منصب وزارت دیوان اعلی انتخاب شود (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۴۲). شاملو بر این باور است که میرزاسلمان پس از جلوس شاه، در قزوین به وزارت دیوان اعلی منصوب شده است (شاملو، ۱۳۷۱: ۱۰۶/۱). خاتون‌آبادی هم در این باره معتقد است، در قزوین شاه پس از جلوس بر تخت شاهی و با برکناری میرزاشکرالله از وزارت، میرزاسلمان‌خان را به وزارت منصوب کرد (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۴۹۱). این گزارش‌ها از کم‌اطلاعی این دو نویسنده از وقایع پیشین حکایت دارد. مهم‌ترین علتی که موجب چرخش میرزاسلمان، به طرف شاه جدید و همسرش شد این بود که او، نه تنها حاضر به اطاعت از پری‌خان‌خانم نبود، حتی وجود او را مانعی بر سر راه استقلال خود در امور می‌دانست. میرزاسلمان در میان دو کانون قدرت قرار داشت: یکی در قزوین که در اختیار پری‌خان‌خانم و هوادارانش بود و دیگری در شیراز که در اختیار محمدخدا بنده و همسرش مهدعلیا بود. میرزاسلمان بهترین راه را برای رهایی از نفوذ و دخالت حرمسرای قزوین، در همراهی با شاه جدید و مهدعلیا دانست. بنابراین سعی کرد تا زمانی که در شیراز به سر می‌برد اوضاع را به نفع خود کند. او همچنین شاه و همسرش مهدعلیا را از خطری آگاه ساخت و آن‌اینکه وجود پری‌خان‌خانم و حامیان او در دربار، استقلال آن‌ها

را تهدید می‌کرد؛ پس کینه پری‌خان‌خانم را در دل آنان پروراند. این تلاش وزیر موجب شد تا سرانجام شاه و همسرش تصمیم بگیرند شاهدخت قدرتمند قزوین را از گود قدرت خارج سازند (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۲۴/۱). از همان آغاز ورود محمد خدابنده به قزوین، آتش کینه و رقابت بین این دو کانون قدرت شعله کشید و خود را نشان داد. پری‌خان‌خانم تصور می‌کرد می‌تواند همچون گذشته زمام امور را در دست خود گیرد و به کارهای مملکتی بپردازد. اما نفوذ و دخالتی که او در تمامی عرصه‌ها به دست آورده بود از نفوذ و اعتبار دیگران می‌کاست؛ پس افرادی همچون میرزاسلمان که از کاهش قدرت خود، ناخرسند بودند و از دشمنی و تقار میان دو زن درباری آگاه، برای از بین بردن پری‌خان‌خانم دست اتحاد و اتفاق به مهدعلیا دادند. به دستور شاه‌محمد‌خدابنده، شمخال‌خان و پری‌خان‌خانم و شاه‌شجاع، پسر شاه‌اسماعیل دوم، به قتل رسیدند (روملو، ۱۳۵۷: ۶۶۵ تا ۶۶۸). پس خیرالنسا، مشهور به مهدعلیا، توانست از ضعف جسمانی شاه استفاده کند و در کمال اقتدار و استقلال، عهده‌دار امور سلطنت و حکومت شود. میرزاسلمان نیز «من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتمادالدوله گشته، شروع در فیصل مهمات ممالک نمود» (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۲۶/۱)، با کمک مهدعلیا به تمشیت امور پرداخت و در آن آشفته بازار، لیاقت و کاردانی خود را نشان داد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۷۴). این کاردانی او از عوامل مهم و موثر حفظ دولت صفوی، در دوران آشفته قبل از پادشاهی شاه‌عباس اول محسوب می‌شود. روملو درباره عملکرد میرزاسلمان در این مقطع می‌نویسد: «میرزاسلمان فردی دانا بود سعی کرد از اختلافات بکاهد و ترس از خدا را پیشه کرد. او در رسیدگی به امور مظلومان، گردآوری مالیات، خوش‌رفتاری با دهقانان و زارعان، رساندن علوفه و پرداخت حقوق مستحقان کوتاهی نکرد» (روملو، ۱۳۵۷:

۶۵۵). این توصیف روملو از میرزاسلمان، از این جهت درخور توجه است که این مورخ از قزلباشان بود؛ یعنی گروهی که بعد از این، دشمنی شدیدی با وزیر پیدا کردند (سیوری، ۱۳۸۳: ۲۲۳). عملکرد میرزاسلمان‌خان اعتمادالدوله را مورخان در این دوره، با این توصیفات تأیید کرده‌اند؛ اما عملکرد شاه و مهدعلیا، موجب برهم‌خوردن تعادل اجتماعی و آرامش روانی جامعه و دربار شد. شاه در آغاز دستور داد تا حقوق و مواجب امرا و قورچیان را با استفاده از تنخواهی پرداخت کنند که از خزانه، در اختیار میرزاسلمان و قورچی‌باشی قرار داده شده بود (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۴۳). ازسوی دیگر، شاه تلاش کرد با بذل و بخشش‌های بی‌حساب، محبت قزلباشان را به دست آورد. بی‌دقتی و کنترل ضعیف در اجرای این دستور، موجب شد تا نتیجه معکوسی حاصل شود. بسیاری از سران قزلباش به مناصبی رسیدند و حقوق و مزایایی دریافت کردند و صاحب‌منصبان و مستوفیان و کلاتران نیز خلعت‌های بی‌شماری دریافت کردند؛ اما در همین راستا «شیوه ارتشاء رواج گرفت» (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۲۸/۱). پس حیف‌ومیل عجیبی، در اموال خزانه صورت پذیرفت و مأموران پرداخت نیز نهایت سوءاستفاده را کرده، نیمی از مواجب افراد را پرداخت می‌کردند و نیمی دیگر را برای خود برمی‌داشتند (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۴۳). این مسئله موجب تشدید نارضایتی‌های داخلی، به‌ویژه در دربار و پایتخت شد که نتیجه آن، تحریک ازبکان و عثمانی‌ها، برای حمله جدید به ایران بود (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۲۸/۱). مقابله سپاهیان صفوی با ازبکان، به نفع سپاه قزلباش تمام شد؛ اما نتیجه نبرد در مقابل عثمانی‌ها نامطلوب بود. به‌رغم برخی موفقیت‌های جزئی و ازجمله اسارت عادل‌گرایی‌خان، به دست سپاه صفوی در منطقه شَمَاحی که میرزاسلمان نیز در آن حضور داشت (حسینی قمی، ۱۳۸۲: ۶۸۵/۲ و ۶۸۶) اختلافات داخلی سپاه، به‌ویژه دشمنی گروهی از

قزلباشان با وزیر و دخالت‌های مهدعلیا موجب ناکارآمدی این لشگرکشی شد. دخالت‌های مهدعلیا در این دوره، حتی به عزل و نصب و نیز مؤاخذه و تشویق کارگزاران حکومتی رسیده بود (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۶۹۴/۲ و ۶۹۵). امرا و بزرگان نیز که موقعیت خویش را در خطر می‌دیدند دست به تبانی و اتحاد با یکدیگر زدند. میرزاسلمان نیز در میان این افراد بود؛ زیرا به او اطلاع داده شده بود مهدعلیا در نظر دارد مقام او را به قوام‌الدین حسین واگذار کند (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۶۹۵). میرزاسلمان با آگاهی از نارضایتی قزلباشان از حضور مهدعلیا در رأس امور و تهدید و کاهش موقعیت و نفوذ قزلباشان، سعی کرد با تحریک قزلباشان و امرا، به اهداف متعددی دست یابد. او با این اقدام نه تنها مهدعلیا را از سر راه برمی‌داشت، بلکه با تحریک قزلباشان و همراهی با آنان، مدتی از دخالت و نگاه‌های غضب‌آلود آنان که او را نیز در اوضاع پیش‌آمده بی‌گناه نمی‌دانستند راحت می‌شد. میرزا با گوشزدکردن خطرات حضور بیشتر مهدعلیا، در جریان امور کشور برای سران قزلباش، آنان را برای مقابله و حذف این زن قدرتمند دربار تحریک و تشجیع کرد. آنان نیز که از اوضاع به تنگ آمده بودند، فرصت را غنیمت شمردند و مهدعلیا را در سال ۹۸۷ق و در حضور شاه و ولیعهد به قتل رساندند. به این ترتیب، میرزاسلمان جابری در قتل مهدعلیا نقش غیرمستقیم و تحریک‌کننده‌ای داشت. پس از قتل مهدعلیا میرزاسلمان، به تنهایی سگان دیوانسالاری را در دست گرفت و به رتق و فتق امور پرداخت. در سال ۹۸۹ق، ارتباط و نزدیکی میرزاسلمان با خاندان سلطنتی بیشتر شد. در این سال، دختر میرزاسلمان به عقد حمزه‌میرزای ولیعهد درآمد (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۴۴؛ ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۷۹/۱؛ مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۱۷۲/۳). میرزاسلمان به علت این پیوند «سر افتخار به ایوان کیوان افراشته بیشتر از پیشتر در امر وزارت (امورات) و رتق و فتق مهمات

اقتدار و استقلال یافت؛ هرچند امرا و ارکان دولت بدین مصاهرت و مواصلت راضی نبودند» (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۷۹/۱ و ۲۸۰). این ازدواج، در ارتقا جایگاه و موقعیت وزیر تأثیر بسیار گذاشت و دست او را در مسائل کشور بازتر کرد. مسلماً نفوذ او در امور، همراه با جاه‌طلبی که بر وجودش مستولی بود (اشراقی، ۱۳۷۶: ۴)، سبب ایجاد اختلاف و رقابت با کسانی شد که قدرت خود را از دست رفته می‌دانستند. از این زمان به بعد منافع دولت صفوی، به‌ویژه ولیعهد، با منافع وزیر گره خورد و هر دو با دشمنان مشترکی روبه‌رو شدند که عباس‌میرزا را کاندیدای پادشاهی صفوی می‌دانستند. پیش از وصلت خاندان جابری با ولیعهد و تلاش، برای مقابله با اقدامات علیقلی‌خان شاملو در هرات، میرزاسلمان‌خان توانست یکی از موانع مهم بر سر راه قدرت خویش را از میان بردارد. حسین‌بیک شاملو که منصب وزارت و سرپرستی حمزه‌میرزا را داشت و جمع‌کثیری از شاملویان را به خدمت ولیعهد درآورده بود، هدف میرزاسلمان در این مرحله قرار گرفت. میرزاسلمان که از این امر ناراحت بود تلاش بسیاری، برای کاستن از قدرت و موقعیت حسین‌بیک شاملو کرد. جنگ میان علیقلی‌خان و مرشدقلی‌خان استاجلو، در خراسان که در منطقه سوسفید رخ داد (افوشته‌ای نظنری، ۱۳۷۳: ۲۵۱ تا ۲۶۶)، نیز بهانه و دست‌آویزی خوبی برای میرزاسلمان بود. میرزا این اختلاف و درگیری را نشانه عصیان و طغیان قزلباشان دانسته و حضور آنان در ارکان دولت را سبب بدنامی می‌دانست. این وقایع زمانی شدت یافت که خبر مسمومیت و کشته‌شدن ولی‌خلیفه، یکی از حکام جدیدی که به خراسان اعزام شده بود، به قزوین رسید. این اقدام را که علیقلی‌خان و مرشدقلی‌خان انجام دادند موجب شد تا میرزاسلمان و هوادارانش، با اغوای شاه و ولیعهد، به آن‌ها چنین القا کنند که ریشه فتنه و فساد در میان استاجلویان و شاملویان است. نکته مهم در این مقطع این بود که

همکاری موقت و البته بسیار شکننده‌ای بین میرزاسلمان‌خان و سران ترکمان در پایتخت به وجود آمد. حاصل این همکاری می‌توانست موجب قدرت‌افزایی این سرداران شود. آنان تا جایی پیش رفتند که لله حمزه‌میرزا، یعنی حسین‌خان شاملو و همسرش را به قتل رساندند. این اقدامات موجب نابسامانی هرچه بیشتر اوضاع می‌شد و برای شاه و ولیعهد، موقعیت نامساعدی را ایجاد می‌کرد؛ اما برای میرزاسلمان‌خان منافعی داشت. او ازسویی، برخی رقبای خود را از گردونه قدرت خارج ساخت و ازسوی دیگر، منصب وزارت حمزه‌میرزا را برای فرزند خود، عبدالله‌میرزا، به دست آورد (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۵۸/۱ تا ۲۹۵). اگرچه امور در اختیار خودش بود و مهر و کالت را که بر پشت پروانجات شاهی می‌زدند، همچنان در اختیار داشت (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۷۲۴/۲). با از میان برداشته شدن بخشی از مدعیان قدرت، میرزاسلمان‌خان جابری از یک مدعی جدی دیگر، احساس خطر می‌کرد. خطری که بسیار مهم و اساسی بود و برای از میان برداشتن او می‌بایست تمامی تلاش و کیاست خویش را به کار می‌بست؛ زیرا این مدعی متعلق به خاندان سلطنتی بود و کسی نبود جز عباس‌میرزا، فرزند شاه‌محمدخداوند که در هرات می‌زیست. در سال ۹۸۸ق، میان علیقلی‌خان شاملو، لله عباس‌میرزا، با مرتضی‌قلی‌خان پرناک ترکمان، حاکم مشهد، جنگ درگرفت. در هنگامه نبرد، علیقلی‌خان با ارسال پیام‌هایی به حاکم مشهد از صلح و متارکه سخن به میان آورد و از او برای از میان برداشتن دشمن مشترک تقاضای اتحاد کرد. دشمن مشترک مدنظر او، تنی چند از وزرا و درباریان بودند که در رأس آنان، میرزاسلمان وزیر قرار داشت (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۵۵/۱). سرانجام در سال ۹۸۹ق، علیقلی‌خان آخرین تلاش خود را برای حذف میرزاسلمان به کار بست. در این سال، به شاه‌محمدخداوند اطلاع داده شد که علیقلی‌خان شاملو، در خراسان به استقلال عمل می‌کند و در نظر دارد با

ضرب سکه و خواندن خطبه به نام عباس‌میرزا او را به پادشاهی برگزیند. میرزاسلمان «مدارالیه مهم کارخانه سلطنت» برای جلوگیری از اقدام علیقلی‌خان، سفر خراسان را به شاه و حمزه‌میرزا پیشنهاد کرد (شاملو، ۱۳۷۱: ۱۰۶/۱). واقعیت این بود که میرزاسلمان‌خان وزیر نمی‌خواست دامادش، حمزه‌میرزا، رقیبی داشته باشد؛ لذا این لشکرکشی را پیشنهاد و شاه و ولیعهد را به آن ترغیب کرد (نوابی، ۱۳۸۶: ۱۶۴). حمزه‌میرزا با صلاح‌دید میرزاسلمان، حقوق سه‌ساله سپاه را داد و در سال ۹۹۱ق، همراه با شاه و امرا و اعتمادالدوله عازم خراسان شد. این سپاه ابتدا قلعه تربت را که مرشدقلی‌خان استاجلو به آن پناه برده بود، به محاصره خود در آورد. در این پیکار، حمزه‌میرزای ولیعهد و اعتمادالدوله به علت همراهی نکردن و همدلی نکردن قزلباشان کاری از پیش نبردند و از سر اجبار، تن به مصالحه دادند (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۸۲/۱؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۱۰۷/۱). شاه، ولیعهد، میرزاسلمان وزیر و دیگر سپاهیان قزوین با خبری که درباره حرکت علیقلی‌خان و عباس‌میرزا، به غوریان به اطلاعشان رسیده بود، به سرعت عازم هرات شدند (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۸۴/۱). این سپاه در نزدیکی هرات، به علیقلی‌خان رسیدند و جنگ را شروع کردند. در این نبرد نابرابر، بسیاری از قزلباشان به‌ویژه هواداران علیقلی‌خان طعمه شمشیر و بسیاری از امرا اسیر شدند. میرزاسلمان برخلاف رأی و نظر قزلباشان و امرا که راضی به قتل سرداران هم‌ردیف خود نبودند، آنان را از دم تیغ گذراند و به کینه‌توزی هرچه بیشتر قزلباشان و درباریان با خود افزود (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۸۴/۱ و ۲۸۵). در این وضعیت، عباس‌میرزا نیز توانست با ترفند خاصی از میدان نبرد جان سالم به در برد و به هرات برگریزد که مدنظر سلمان‌خان نبود و بر او گران آمد. میرزاسلمان که موقعیت خود را بسیار ضعیف شده می‌دید، به سرزنش امرا پرداخت و آنان را مسبب این وقایع دانست و متهم به نفاق و دشمنی علیه

شاه و شاهزاده کرد (ترکمان، ۱۳۸۷: ۲۸۵/۱ و ۲۸۶).
 درباریان و کارگزاران، به‌ویژه قزلباشان و ترکمانان که دیگر تاب و تحمل اقدامات وزیر را نداشتند توطئه‌ای برای قتل میرزاسلمان، طراحی کردند. سیوری مهم‌ترین علت این تصمیم را در قالب چالش تاریخی اهل قلم و اهل شمشیر تحلیل می‌کند. وی معتقد است ادعاهای میرزاسلمان در مسائل نظامی، منشا اصلی دشمنی امیران قزلباش با او بود (سیوری، ۱۳۸۱: ۲۲۳). این فرصت در سال ۹۹۱ق و زمانی پیش آمد که وزیر قصد رفتن به گازرگاه را داشت. امرا قصد داشتند در این منطقه، اعتمادالدوله را از سر راه بردارند؛ اما میرزا از نقشه آن‌ها آگاه شد و از راهی دیگر خود را به دولخانه رساند (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۵۹ تا ۶۴). امرا در حضور شاه، خواستار عزل وزیر شدند. وزیر به‌خوبی بر این نکته واقف بود آنان هنگامی راضی خواهند شد که او از زندگی نیز دست شسته باشد؛ لذا به کناره‌گیری از منصب وزارت راضی شد. روز بعد از این حادثه، میرزاسلمان به همراه دو فرزندش در منزل قورچی‌باشی زندانی شد و چند روز را به این ترتیب گذراند. اما آنان به این امر قانع نبودند و سرانجام، تهماسب‌قلی بیگ موصولو میرزا را کشت. فلور هم با آوردن نظر سیوری عملاً آن را پذیرفته است که میرزاسلمان، چون فرماندهی قشون را بر عهده گرفته بود، به کام مرگ رفت (فلور، ۱۳۸۷: ۲۶۵). اما این موضوع را به‌گونه‌ای دیگر نیز می‌توان تحلیل کرد و آن اینکه قتل میرزاسلمان به این علت بود که در قرن دهم، در نظام سیاسی صفویه تغییر محسوسی اتفاق نیفتاده بود؛ پس دیوانسالاری مرکزی اگرچه در حال نیرومندشدن بود همچنان تحت سلطه اشرافیت قبیله‌ای قرار داشت (نویدی، ۱۳۸۶: ۵۴)؛ لذا میرزاسلمان قربانی جوّ حاکم بر نظام سیاسی صفویه شد. پس از آنکه سرش را که برای دشمنش، علیقلی خان، فرستاده بودند بر بدن دوختند، صدور و علما به دستور شاه و ولیعهد و بنا بر وصیت

وی، جسدش را در گنبد میرولی بیگ، در مشهد مقدس، به خاک سپردند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۴۷ و ۱۴۸؛ مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۱۷۳/۳). شاه دواتداریک قراج‌داغلو را مأمور کرد تا اموال میرزا را در قزوین مصادره کند. ادهم سلطان نیز اموالی را که در اردو داشت مصادره کرد. سند املاک وقفی او را نیز به سرکارخاصه شریفه تحویل دادند. غلامان و ملازمانش هم آزاد شده و به نزد خانواده‌های خود بازگشتند (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۷۴۷/۲). در سندی متعلق به سال ۹۸۹ق، مهر میرزاسلمان دیده می‌شود که نشان‌دهنده ارتباط عمیق او با خاندان سلطنتی است. در این سند، او پس از نوشتن جمله «شهد بما فیه بنده درگاه سلمان جابری»، مهر خود را بر آن زده است که متن مهرش، جمله «بنده شاه عالم سلمان جابری» را دارد (اشراقی، ۱۳۷۶: ۸).

ناکامی جابری‌ها در اواخر سلطنت محمدخدا بنده

پس از مرگ میرزاسلمان خان جابری، قدرت خاندان جابری نیز به افول گرایید. میرزاعبدالله، فرزند میرزاسلمان وزیر، در زمان حیات پدر به مدت دو سال، وزارت یزد را بر عهده داشت و پس از قتل حسین بیگ شاملو، وزیر حمزه میرزا شد. باوجوداین، در اداره امور نقش پررنگی نداشت؛ زیرا امور با صلاح‌دید پدرش رتق و فتق می‌شد. با کشته‌شدن میرزاسلمان خان او نیز به خطر افتاد؛ اما میرزاعبدالله به همراه برادرش نظام‌الملک، با پرداخت جریمه و پذیرش تبعید به شیراز جان خود را نجات داد (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۷۲۴/۲ و ۷۴۷). میرزاعبدالله به‌رغم این کناره‌گیری، برای دستیابی به مقامات عالی در حکومت از هیچ کوششی خودداری نکرد. او در شیراز و در اواخر حکومت شاه محمدخدا بنده، به اغوای مهدی‌قلی خان ذوالقدر علیه حاکم فارس دست به اقدام زد و از ورود حاکم به شهر جلوگیری کرد. آن‌ها پس از دستیابی به قدرت، ازسوی خود حاکمی را انتخاب

جابری، در آغاز پادشاهی عباس‌اول، نقش‌آفرینی موثر آن‌ها در مسائل و بحران‌های یک دهه گذشته بود.

مسئولیت‌های خاندان جابری در قرن یازدهم هجری

سرنوشت میرزااسلمان‌خان جابری و فرزندان او تاثیر بسیار سختی، بر موقعیت این خاندان گذاشت؛ به گونه‌ای که تا مدتی، خبری از هیچ یک از آن‌ها در دیوانسالاری صفویه نیست. در دوران سلطنت شاه‌عباس‌اول از حضور خاندان جابری، در تشکیلات دیوانسالاری گزارشی موجود نیست. این امر می‌تواند ناشی از حضورنداشتن یا نقش کم‌رنگ آن‌ها بوده باشد. این وضعیت در زمان شاه‌صفی نیز ادامه یافت تا آنکه در زمان شاه‌عباس‌دوم، از دو تن از اعضای این خاندان در منابع نام برده شده است. این دو، مناصبی در تشکیلات دیوانسالاری زمان شاه‌عباس‌دوم داشتند که مبین و شاهی بر ادامه حضور این خاندان، در تشکیلات دیوانسالاری صفویه است. یکی از این دو، مسعود جابری بود که در سال ۱۰۶۷ق، به فرمان شاه‌عباس‌دوم وزارت موقوفات حرم‌های مطهر چهارده معصوم (ع) را بر عهده گرفت. این موقوفات از خیرات و مبرات شاه‌عباس‌اول بود و حاصل آن‌ها سیزده تا چهارده هزار تومان می‌شد (واله اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۸۸ و ۵۸۹). دیگر کارگزار خاندان جابری در این دوره، صدرالدین محمد جابری نام داشت. برخلاف میرزاسعود که اطلاعات کمی از مسئولیت او باقی مانده، اخبار کامل‌تری مربوط به دو نمونه از مناصب صدرالدین محمد، در زمان شاه‌عباس‌دوم به دست ما رسیده است. او در ابتدا، منصب وزارت ولایت بیه‌پس در گیلان را بر عهده داشت. سپس در سال ۱۰۷۱ق، مقام مستوفی‌الممالکی به او تعلق گرفت (قزوینی، ۱۳۷۹: ۳۰۰؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۲: ۶۵۵). صدرالدین محمد پس از ولی‌قلی شاملو به مستوفی‌الممالکی منصوب شد و مهر او که نشانگر این مقامش است در اسناد آن دوره باقی مانده

کردند. آنان به‌خوبی می‌دانستند این اقدام طغیان و شورش علیه حکومت وقت است و تمامی پل‌های پشت سر را خراب‌شده می‌دیدند؛ پس تنها راه نجات خود را در تابعیت از کانون هرات و عباس‌میرزا می‌دانستند و قاصدی روانه هرات کردند تا تابعیت خود را نشان دهند. این فرستاده به هنگام بازگشت، حکم وزارت عبدالله‌خان در حکومت عباس‌میرزا را نیز به همراه خویش آورد (ترکمان، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۵۵ تا ۳۵۶). براین اساس عبدالله‌خان، این کارگزار وابسته به خاندان جابری، از شیراز راهی قزوین شد. اما مرشدقلی‌خان استاجلو که بعد از نبرد سوسفید و پس از چندی، همراه با عباس‌میرزا راهی قزوین شده و او را به پادشاهی رسانده بود در نظر داشت منصب وزارت را به میرزاشاه‌ولی بدهد؛ لذا حاضر به وفاداری، به قول و قرارهای خود نشد (ترکمان، ۱۳۸۷: ۳۸۱/۱). در همین ایام، امرای عظام نیز با مرشدقلی‌خان اختلاف پیدا کردند و میرزاعبدالله نیز این اختلاف را تشدید کرد. امرا و مقربان درگاه، به‌منظور از بین بردن مرشدقلی‌خان با یکدیگر و با میرزاعبدالله همراه شدند؛ اما در این زمان کاری از پیش نبردند (مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۱۷۲/۳ تا ۱۷۵). در همین ایام، شاه جدید نیز در انتظار فرصت مناسبی بود تا آشوبگران و یاغیان اواخر حکومت پدرش را به سزای اعمال خود برساند. میرزاعبدالله که در ایجاد بلوا و فتنه شیراز نقش مؤثری داشت جزو افرادی بود که شاه دستور سیاست او را صادر کرد. او به همراه برادرش، میرزانظام‌الملک، گرفتار شد و «چون از ایرانیان بودند مهم ایشان به ترجمان قرار یافت و به هریک مبلغی تحصیل نموده به محصلان سپردند که به شیراز برده از ایشان باز یافت نمایند» (افوخته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۸۵). او مابقی عمر را در ناکامی به سر برد (مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۲۵۷/۲). براین اساس، علاوه‌بر تغییر محسوس ساختار سیاسی دولت صفوی، مهم‌ترین علت افول جایگاه خاندان

است (بوسه، ۱۳۶۷: ۱۴۲). این دو مسئولیت کارگزاران جدید خاندان جابری، با امور مالی ارتباط داشت. مسئولیت وزیر ایالات تا پیش از این، نمایندگی شاه در ایالات بود. درواقع، شاه برای اطلاع از امور حکام و مقابله با افزایش قدرت حکام، شخصی را به عنوان وزیر به ایالات می فرستاد. او به عنوان چشم و گوش شاه در منطقه مدنظر، به وظایف محوله می پرداخت. همچنین وزیر از تعدی و اجحاف حاکمان به رعایا و مردم جلوگیری کرده و رعایا را در مقابل سودجویی های امرا حمایت می کرد (رهبرن، ۱۳۵۷: ۱۶۱). اما با تغییراتی که در وضعیت ممالک و تبدیل آن ها به خاصه ایجاد شد وزیر درواقع، وزیر ایالت خاصه و جایگزین حاکم شد. این مسئله، نشان دهنده اعتماد بسیار شاه عباس دوم به این خاندان نیز می تواند باشد. صدرالدین محمد پس از برعهده گرفتن امور دیوان استیفا نیز، با امور مالی سروکار داشت؛ اما در حد وسیع تر و فرمانطقه ای. اهمیت این مسئولیت جدید، زمانی مشخص می شود که از یاد نبریم دوره پادشاهی عباس دوم از نظر اقتصادی، دوران مساعد و مطلوبی نبود. در این دوره، کشور با وضعیت بحران پولی روبه رو بود و برای کنترل این بحران، حتی به ضرب سکه های مسی مبادرت کردند (صفت گل، ۱۳۸۱: ۸۴). احتمالاً صدرالدین در دوره وزارت خود در گیلان، کارنامه موفق داشته که شاه این منصب را به او داد و او را مسئول اداره امور مالی کرد. این منصب را صدرالدین محمد جابری حداقل تا ۱۰۷۹ق، یعنی زمان شاه سلیمان نیز داشت؛ زیرا در سندی که با فرمان شاه سلیمان، مبنی بر انتصاب میرزاهدایت الله به عنوان شیخ الاسلام مشهد در دست است، مهر محمد جابری نیز دیده می شود (بوسه، ۱۳۶۷: هفت و ۱۴۲). پس از آن و تا سال ۱۰۹۷ق، گزارشی از انتصاب کارگزاری که ارتباطی با خاندان جابری ها داشته باشد، در دست نیست. البته این نمی تواند به معنای حضورنداشتن و فعالیت نکردن آن ها باشد. در اسناد اواخر دوره

شاه سلیمان، سندی مربوط به یکی از اعضای خاندان جابری وجود دارد. این سند مربوط به فرمانی است که شاه سلیمان در سال ۱۰۹۷ق، صادر کرده است. براساس این سند، میرزاهدایت الله جابری به وزارت شیروان منصوب شده است. در این سند، بر آبادانی محل حکومت و رعایت حال رعایا تاکید شده است که درواقع، یادآوری وظایف وزیر ایالات است (دفتر پژوهش و تحقیقات، بی تا: ۱۵). اسناد باقی مانده از زمان شاه سلطان حسین نشان می دهد در این زمان، بار دیگر تعدادی از کارگزاران منتسب به خاندان جابری به کار گرفته شده اند. در فرمانی به سال ۱۱۱۸ق، شاه سلطان حسین، فرمان کلاتری دارالسلطنه اصفهان و نواحی توابع را به میرزامحمدرفیع جابری، ولد مرحوم میرزاصدرالدین محمد مستوفی الممالک واگذار کرده است. سپس در فرمان دیگری که در سال ۱۱۲۱ق، صادر کرد میزان حقوق سالیانه او را به عنوان کلاتر دارالسلطنه اصفهان تعیین کرده است (دفتر پژوهش و تحقیقات، بی تا: ۱۴ و ۱۵). نکته مهم در بررسی این دو سند این است که در سند اول، نام کلاتر جدید میرزامحمدرفیع حائری، ولد میرزاصدرالدین محمد آمده است؛ اما در سند دوم، محمد جابری ثبت شده است که این احتمال را تقویت می کند این هر دو نام، یکی باشد. میزان حقوق سالیانه این کارگزار جابری، مبلغ نه تومان تبریزی در نظر گرفته شده بود. همچنین از محتوای سند چنین برمی آید که میرزامحمد، حتی تا زمان نزدیک به این انتصاب فرزندش، مسئولیت مستوفی الممالکی را داشته است. در سند دیگری که در سال ۱۱۲۳ق، صادر شده و مربوط به ملک فیض آباد اصفهان است، مخارج لایروبی قنوات و دخل و تصرف در امور ملکی آن محل به میرزارفیع الدین محمد جابری، کلاتر اصفهان، واگذار شده است (دفتر پژوهش و تحقیقات، بی تا: ۸). از سال ۱۱۲۹ق، نیز فرمان هایی از شاه سلطان حسین در دست است که براساس آن ها، شاه فرمان واگذاری و ضبط و

تصدی محال نجف‌آباد و مبارک‌آباد را به میرزاحمدعلی جابری، کلانتر اصفهان، واگذار کرده است. این نام در بین کارگزاران جابری آن دوره، نامی جدید است که می‌تواند فرزند یا برادر کلانتر سابق، یعنی میرزارفیع‌الدین محمد، یا ضبط نادرست نام همان کلانتر سابق باشد. در هر صورت، سندی است که تداوم حضور جابری‌ها را در منصب کلانتری اصفهان نشان می‌دهد. منصب کلانتری، در مقابل مناصبی که خاندان جابری پیش‌از آن به دست آورده بودند، منصبی مهم نبود؛ باین حال، نشان از استمرار حضور این خاندان در دیوانسالاری صفویه دارد. شاهد این ادعا، القابی است که در فرمان مربوط به مبارک‌آباد، برای میرزاحمدعلی جابری به کار برده شده است. در ابتدای این فرمان آمده است: «حکم جهان مطاع آنکه بنا بر شفقت بی‌غایت شاهانه و مرحمت بی‌نهایت پادشاهانه درباره نجابت و رفعت و صدارت پناه شهریاری، زین للنجابه و الرفعه و المعالی میرزاحمدعلی جابری کلانتر دارالسلطنه اصفهان...» (میرمحمدصادق، ۱۳۷۳: ۵۲). کلانتر به‌عنوان کارگزاری برجسته و مهم، در امور شهر نفوذ بسیار داشت؛ به‌ویژه آنکه به‌طور قطع، یکی از علل انتخاب اعضای این خاندان، برخورداری آن‌ها از نفوذ و اعتبار بسیار در میان مردم بود (فلور، ۱۳۸۸: ۷۵). کلانتر باید از حمایت مؤدیان مالیاتی برخوردار می‌بود؛ زیرا یکی از وظایف او، تعیین مالیات و سرشکن کردن آن بین اصناف و جمع‌آوری آن بود (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۱۵۱ و ۱۵۲). کلانتر به‌عنوان کارگزاری که در ارتباط مستقیم با مردم بود به‌خوبی از مشکلات آنان آگاه بود. در دوره شاه‌سلطان‌حسین، به‌ویژه در سال‌های پایانی حکومت صفویه، از کلانتری نام برده شده است که با مردم علیه بیداد و ظلم زمانه همراه شد (فلور، ۱۳۶۵: ۵۵ تا ۷۴). این اقدام کلانتران، نقش حمایتی آنان را از رعایا نشان می‌دهد. در آخرین سندی که مربوط به میرزارفیع‌الدین است از نقش او به‌عنوان کلانتر، در آبادانی و عمران حکومت

سخن به میان آمده است. براساس این دامنه اختیاراتی که کلانتران داشتند، انتصاب فردی از خاندان جابری‌ها به این منصب را باید مهم تلقی کرد. علاوه‌براین، در اواخر حکومت شاه‌سلطان‌حسین برخی از چهره‌های خاندان جابری منصب منشی‌الممالک را بر عهده داشتند. منشی‌الممالک در دولت صفوی، از مقامات دست راست محسوب می‌شد و مسئولیت نوشتن نامه‌ها و احکام صادره از دفترخانه همایون اعلی را بر عهده داشت. صاحب این مقام باید «منشی بی‌عدیل و او را مهارت تمام از علم انشا و بلد زبان پادشاهان و دستورات و آداب سلاطین جهان و به هر زبانی از عربی و فارسی و ترکی، آشنا و مربوط باشد» (نصیری، ۱۳۷۱: ۵۱ و ۵۲). چهره‌هایی همچون میرزایحیی جابری در سال‌های ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ق، میرزارفیع در سال‌های ۱۱۲۷ تا ۱۱۳۵ق و میرزارفیع جابری در سال ۱۱۳۵ق، به‌صورت موروثی این مقام را به دست آوردند (فلور، ۱۳۸۸: ۷۸ و ۷۹). با توجه به آنکه نصیری نیز تأکید می‌کند این منصب، شغل خانوادگی آنان بود و به‌صورت موروثی آن را به دست می‌آوردند: «و القاب بالارث و الاستحقاق بدان سبب به منشیان ممالک عنایت شده از آن تاریخ تا حال این منصب به دیگری مرجوع نگردیده» (نصیری، ۱۳۷۱: ۵۲) می‌توان گفت این منصب از مناصبی بود که به‌صورت موروثی، به برخی از خاندان‌های متنفذ می‌رسید و اگر برخی از خاندان جابری به این مقام رسیده‌اند، نشانگر آن است که اعتبار خانوادگی آن‌ها همچنان باقی بوده است.

نتیجه

خاندان جابری انصاری از مهم‌ترین کارگزاران دوره صفوی بودند که در زمان تصدی مناصب حکومتی، نقشی تأثیرگذار و حائز اهمیت داشتند. در این خاندان، میرزاسلمان جابری وزیر مشهورترین چهره کارگزار صفوی است که توانست مدت شش سال،

کتابنامه

الف) کتاب‌ها

- افوشته‌ای نظری، محمود بن هدایت‌الله، (۱۳۷۳)، نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۲.
- بوسه، هریرت، (۱۳۶۷)، پژوهشی در تشکیلات دیوان اسلامی بر مبنای اسناد دوران آق‌قویونلو و قراقویونلو و صفوی، ترجمه غلامرضا وره‌رام، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ترکمان، اسکندربیک‌منشی، (۱۳۸۷)، عالم آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ج ۱، چ ۴.
- جابری انصاری، حاج‌میرزا حسن‌خان، (۱۳۷۸)، تاریخ اصفهان، ترتیب و تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری (سروشیار)، اصفهان: مشعل.
- حسینی خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین، (۱۳۵۲)، وقایع السنین والاعوام، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیه.
- حسینی قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین حسین، (۱۳۸۳)، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ج ۲.
- روملو، حسن‌بیک، (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: بابک.
- ره‌برن، کلاوس می‌شائل، (۱۳۵۷)، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی، (۱۳۷۱)، قصص الخاقانی، تصحیح و پاورقی سیدحسن سادات‌ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۱.
- صفت‌گل، منصور، (۱۳۸۱)، ساختار نهاد اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران: رسا.

در سیاست کشور نقشی فعال و تأثیرگذار داشته باشد؛ اما قتل او موجب کاهش موقعیت این خاندان شد و سایر اعضای خاندان جابری پس از آن با یک سرخوردگی سیاسی روبه‌رو شدند. این مسئله از یک سو ادامه قدرت‌افزایی این خاندان را مانع شد و از سوی دیگر، جایگاه آنان را در دیوانسالاری صفویه ضعیف کرد. با وجود این، در دوران طلایی حکومت صفویان، میرزا عبدالله، پسر سلمان خان جابری، کاندیدای وزارت نیز شد؛ اگرچه به آن نرسید و این خود، موجب کنار زده شدن آن‌ها از نظام دیوانی شد. شایستگی و توانمندی خاندان جابری، همراه با فروکش کردن موج مخالفت با این خاندان موجب شد تا از زمان شاه‌عباس دوم، بار دیگر پای خاندان جابری به نظام دیوانی صفوی باز شود؛ اگرچه هرگز به جایگاه پیشین خود بازنگشتند. حضور آنان تا اواخر دوره شاه‌سلطان حسین، نشان از رویکرد و توجه به حضور خاندان‌های متنفذ و معتبر بود که شاه برای اداره امور حکومتی و برطرف ساختن مشکلات در نظر داشت از آنان بهره‌برد. این حضور از لیاقت و کیاست و توانایی مدیریت این خاندان در امور سیاسی کشور نشان داشت که توانستند به مدت طولانی، در مناصب حکومتی باقی بمانند. لذا، این خاندان بدون آنکه در دسته‌بندی‌های سیاسی نظامی اولیه دولت صفویه حضور داشته باشند و بالتبع جزو سهم‌خواهان مدعی دولت صفویه محسوب شوند، براساس شایستگی و توانمندی، در امور دیوانی توانستند به مناصب حکومتی دست یابند. حتی پس از سقوط صفویه نیز از این خاندان، افرادی در مناصب اداری قرار گرفتند؛ هرچند برهم‌خوردگی نظام سیاسی ایران بعد از سال ۱۱۳۵ق، مجال نقش‌آفرینی نظام دیوانسالاری ایرانی را در حکومت‌های گریزپای از بین برد.

- عقیلی، سیداحمد و محمدرضا نیلفروشان، (۱۳۸۳)، با ستارگان؛ راهنمای تخت فولاد اصفهان، اصفهان: کانون پژوهش.
- فلور، ویلم، (۱۳۶۵)، برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- _____، (۱۳۸۷)، دیوان و قشون در عصر صفوی، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگه.
- _____، (۱۳۸۸)، نظام قضایی عصر صفوی، ترجمه حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۳.
- مستوفی بافقی، محمدمفید، (۱۳۴۰)، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، تهران: کتابفروشی اسدی، چ ۳.
- منجم یزدی، ملاجلال‌الدین محمد، (۱۳۶۶)، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، بی‌جا: وحید.
- میرزاسمیع، (۱۳۷۸)، تذکره الملوک؛ سازمان اداری حکومت صفویان یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر، چ ۳.
- مهدوی، مصلح‌الدین، (۱۳۸۱)، مزارات اصفهان، تصحیح و تعلیق اصغر منتظرالقائم، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- _____، (۱۳۸۴)، دانشمندان و بزرگان اصفهان، تحقیق، تصحیح و اضافات رحیم قاسمی و محمدرضا نیلفروشان، اصفهان: گلدسته، چ ۱.
- نصیری، میرزا علی نقی، (۱۳۷۱)، القاب و مواجب دوره سلاطین صفوی، به کوشش یوسف رحیم‌لو، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری‌فرد، (۱۳۸۶)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت، چ ۴.
- نویدی، داریوش، (۱۳۸۶)، تغییرات اجتماعی و اقتصادی در ایران عصر صفوی، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: نی.
- واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف، (۱۳۸۲)، خلدبرین؛ ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم، حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم، تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۲.
- وحیدقزوینی، محمدطاهر، (۱۳۲۹)، عباسنامه، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی اراک.
- (ب) مقالات
- اشراقی، احسان، (۱۳۷۶)، «معرفی یک سند از دوره صفوی»، مجله گنجینه اسناد، ش ۲۷ و ۲۸، ص ۴ تا ۹.
- سیوری، راجر. م، (۱۳۸۱)، «اهمیت قتل سیاسی میرزاسلمان»، ترجمه عباس هاشم‌زاده محمدیه، فصل‌نامه فرهنگ (ویژه تاریخ)، ش ۳، ص ۱۵، ص ۲۲۱ تا ۲۳۲.
- میرمحمدصادق، سعید و نادره جلالی، (۱۳۷۳)، «بازخوانی یک سند از اواخر دوران صفویه»، فصل‌نامه میراث جاویدان، ش ۲، ص ۵۱ تا ۵۳.
- اسناد:
- دفتر پژوهش و تحقیقات، (بی‌تا)، فهرست راهنمای اسناد، بی‌جا: سازمان اسناد ملی ایران.